

بررسی اشکالِ قائلین به «اتفاق و عدم ترجیح معلول» در قضایای عقلی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصهٔ اجمالیه.

إنَّ للماهیياتِ الإمكانيةِ و الأعیانِ المتقررةِ حالاتٍ عقلیةً و اعتباراتٍ سابقهً علی وجودها فی الواقعِ مستندةً فی لحاظِ العقلِ بعضها إلى بعضٍ من غیر أن یکونَ فی الخارجِ بإزائها شیءٌ و لیس فی الخارجِ عندنا أمرٌ سوى الوجود.^۱

اشکال دیگری که قائلین به اتفاق و عدم ترجیح

معلول به واسطهٔ علیت دارند، مسئلهٔ قضایا و احکام

عقلی است که آن قضایا و احکام عقلی مابایزاء خارج

ندارد. ببینید وقتی که شیئی در خارج محقق می شود،

عقل وجودی را مشاهده می کند و از آن وجود

ماهیتی را انتزاع می کند. آن وقت الآن بر این ماهیت

شروع به حکم کردن می کند. تابه حال حکمی نداشته

است و تابه حال نسبت به ماهیت جاهل بوده است،

الآن عقل او شروع به فعالیت می کند و این ماهیت را

لابشرط از وجود و عدم و به عدم عدولی یعنی به

معدوله، ضرورت وجود و عدم را بر او ثابت نمی کند

یعنی این طور نمی گوید که **الماهية لا ضرورية**

الوجود و لا ضرورية العدم که معدوله، حکم ثبوت

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۱۷.

را برای آن موضوع داشته باشد. اصلاً شیئی از ضرورت طرفین بر ماهیت حمل نمی‌شود یعنی اقتضاء ندارد. نه اقتضاء ایجابی و نه اقتضاء سلب عدولی. این ماهیت را فی حدّ نفسه ملاحظه می‌کند و نسبت بین وجود و عدم را به او علی السواء می‌داند و او را محتاج به علت و خارج می‌بیند، آن علت را موجب و این را موجب می‌دانند، ایجاب را ثابت می‌کند و به واسطه ایجاب، ایجاد ثابت می‌شود و به واسطه ایجاد، وجود ثابت می‌شود.

نفس تقرر ماهیت موجب تعلق جعل به او

بنابراین در ملاحظه عقلی، علّت امکان به نیاز به این ماهیت و اینکه امکان علت نیاز و احتیاج به ماهیت است، در مرتبه متأخر از آن وجود خارجی است در حالی که اگر آن ماهیت محتاج به علت باشد، علت که نمی‌شود متأخر باشد بلکه باید متقدم باشد. اینجاست که ما متوجه می‌شویم ماهیت احتیاج به علت ندارد و نفس تقرر ماهیت موجب تعلق جعل به او است و او را ایجاد می‌کند؛ یعنی امکان، علت احتیاج ماهیت به علت نیست. این منظور است.

مرحوم آخوند در اینجا از باب اختلاف بین مقام ثبوت و اثبات به جواب این اشکال می‌پردازند و انصافاً جواب هم جواب متینی است. به جهت اینکه آنچه را که اینها در وهلهٔ اول اثبات می‌کنند، وجود خارجی ماهیت و انتزاع ماهیت بعد از مشاهده و احساس وجود خارج است، آنچه را که ما در مقام علیت هستیم، نفس ماهیت به لحاظ وجود، اصلاً بدون ترتب وجود خارج و قبل از تعلق وجود [است]، بحث راجع به این است که این ماهیت در وعاء ذات خودش چه چیز موجب احتیاج او به غیر است؟! آیا جنبهٔ امکانی که دارد یا جنبهٔ وجوبی که دارد یا جنبهٔ امتناع؟! چون آن دو فرض محال است بنابراین در مورد ممکنات، نفس امکانیت ماهیت، علت احتیاج ماهیت به علت خواهد بود.

قبل از اینکه به جواب مرحوم آخوند بپردازیم یک اشکال فنی که بر این اشکال وارد می‌شود این است که خود خصم در اینجا علیت امکان را به احتیاج به علت قبول کرده است متنها مسئلهٔ مقام ثبوت و اثبات برای او خلط شده است، خود خصم

قبول دارد که عقل نسبت به این ماهیت بعد از تحقق خارجی تأمل عقلی می‌کند و او را در وعاء ذهن خودش تجزیه و تحلیل می‌کند و نسبت او را به وجود و عدم مقایسه می‌کند و وقتی که مساوی دید و رجحان أحد الطرفين را بر دیگری مستحیل دانست آنگاه به علیت این تحقق خارجی ماهیت می‌پردازد و روی این حساب خود خصم، جنبه علیت را در اینجا قبول کرده است؛ قبول کرده است که ماهیت برای تحقق خارجی خودش احتیاج به علت دارد منتها در تقدم و تأخر در اینجا مطلب دارد و آن علیت را نمی‌تواند بر آن وجود خارجی مقدم کند به لحاظ اینکه اصلاً انتزاع ماهیت از آن وجود خارجی است، آن وقت چطور ممکن است علیتی در اینجا بر آن وجود خارجی مقدم باشد؟!

صحبت ما با اینها این است که اگر شما از نقطه نظر تعقل عقلی، علیت امکان را به احتیاج به علت قبول دارید ولو متأخراً، خواهی نخواهی این بحث را از مقام ثبوت باید به مقام اثبات بکشانید. شما نمی‌توانید به لحاظ خارج در اینجا علیت را برای آن علت و برای آن شیء خارج ثابت کنید به واسطه

اینکه خود شما قبول دارید که نمی‌شود علت از معلول متأخر باشد. وقتی که از معلول متأخر نشد بنابراین قول شما که این ماهیت بعد از تساوی طرفینش نسبت به وجود و عدم، به حکم موجبی موجب می‌شود و به واسطهٔ موجب شدن موجب می‌شود و به واسطهٔ موجب شدن وجود پیدا می‌کند بنابراین این احتیاج امکان را به وجود خارجی به علیت، خود شما قبول دارید منتها می‌گویید که نمی‌شود علت باشد چون علت باید متأخر باشد. تأخر علیت نفی علیت را نمی‌کند، شما برای تأخر و تقدم چاره بیندیشید، چرا در اینجا اصل علیت را زیر پا می‌گذارید؟ نه اینکه تأخر علیت موجب رفع خود اصل علیت است. مثل اینکه بچه‌ای از شخصی به دنیا آمده است و صحبت در لون اوست که او چه رنگ دارد؟ یکی می‌گوید که آقا چون پدرش سفید است این هم باید سفید درآید، حالا چرا سبزه درآمده است؟! این شک در سبزه و سفید بودن موجب می‌شود که اصل ولادت را زیر سؤال ببرند و بگویند که آقا اصلاً این بچه از این پدر نبوده است و از کسی

دیگری به دنیا آمده است. در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام اتفاق افتاده بود؛ دو نفر بودند که سیاه بودند و بچه‌شان سفید می‌شود و این مرافعه را پیش عمر آوردند و عمر می‌خواست حد زنا بزند. امیرالمؤمنین رفع مشکل کردند و خودشان جهت تلون لون و صورت را هم بیان کردند.^۱

اختلاف در صورت موجب نمی‌شود که اصل ولادت زیر سؤال برود. حالا برای آن اختلاف چاره‌ای بیندیشید، هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید. شما که اصل علیت را قبول دارید، در تقدم و در تأخر شک دارید، این موجب نمی‌شود اصل علیت را از بین ببرید. بروید ببینید که این علیت چرا متأخر شده است و برای او چاره‌ای بیندیشید آنگاه به این نکته خواهید رسید که مقام اثبات با مقام ثبوت در خارج فرق می‌کند، همیشه واسطه در اثبات بر معلول مقدم است تا واسطه در ثبوت. گرچه خود معلول آن واسطه در اثبات مؤخر از آن علت است ولی آن علت قریب به آن معلول همان واسطه در اثبات است که

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۶۶ و ۵۶۷.

در ذهن، جنبهٔ قرب را بر جنبهٔ علت اخیر ثابت می‌کند.

جوابی که مرحوم آخوند می‌دهند جواب بسیار متینی است. ایشان می‌فرمایند که اینها بین ثبوت و اثبات خلط کرده‌اند؛ از یک طرف مسئله صحیح است که انتزاع ماهیت از آن وجود خارج است و در این حرفی نیست یعنی ذهن با مشاهدهٔ وجود خارج، آن ماهیت را انتزاع می‌کند و بعد از انتزاع آن احکام و سلسلهٔ طولی را بر ماهیت حمل می‌کند. آنچه که در سلسلهٔ طولی واقع می‌شود تا اینکه ماهیت به منصهٔ ظهور برسد، آن ماهیت اول فی حدّ نفسه **لیست إلاّ** هی؛ **لا بیضاء و لا صفراء و لا حمراء** هیچ کدام از اینها نیست؛ نه طویل است و نه قصیر است و نه واجب است و نه ممکن است. خود ماهیت **من حیث** هی **لیست إلاّ** هی حتی صفت امکان هم بر ماهیت **من حیث** هی حمل نمی‌شود. **الماهیه من حیث** هی **لیست إلاّ** هی و **اجزائه الذاتیه و لوازمه الذاتیه المتصقه بها**، این ماهیت می‌شود. این ماهیت در مرتبهٔ اول است. اولین وصفی که روی این ماهیت می‌آید **ممکن**، درست شد؟ از این امکان سلسلهٔ

طولیه شروع می‌شود چون ممکن، محتاجِ لوجوده
إلی علتّه، پس آن علت موجب برای این خواهد بود
و به واسطهٔ موجب، وجوب خواهد شد و به واسطهٔ
وجوب، ایجاد خواهد شد و به واسطهٔ ایجاد، وجود
پیدا خواهد کرد. این سلسلهٔ طولیه در مقام ذهن
هست اما آنچه را که در خارج هست قبل از وجود
خارجی ماهیت، اصلاً ماهیتی نیست.

بله، ذهن آن انتزاع ماهیت را که از وجود می‌کند
وجود را از ماهیت سلب می‌کند، وجود را از ماهیت
معرّی می‌کند، آن حالت معرّی بودن اقتضاء می‌کند
که این سلسلهٔ طولیه را بر ماهیت حمل کند. آن وقت
در این سلسلهٔ طولیه که مقام اثبات وجود برای
ماهیت است، در عالم ذهن قطعاً وقتی که ما ماهیت
را صرف نظر از وجود در نظر بگیریم بعد این ماهیت
متساوی الطرفین نسبت به وجود و عدم لحاظ شود
بعد احتیاجش به علت در اینجا ثابت شود بعد آن
علت بیاید و ایجاب و ایجاد و بعد وجود خارجی
پیدا شود قطعاً اولین علت برای نیاز همان امکانی
خواهد بود که بعد از تصور ماهیت، ما آن امکان را
بر سر ماهیت آوردیم و گفتیم که الماهیهُ الممكنة.

این **الماهية الممكنة** آن امکانش علت احتیاج ماهیت به علت است، اگر این ماهیت ما ضرورت داشت و واجب بود، احتیاجی به علت داشت؟! نداشت. در عین اینکه ماهیت، ماهیت است ولی احتیاجی به علت ندارد. اگر این ماهیت ما ممتنع بود، احتیاج به علت داشت؟! نداشت بااینکه ماهیت بود.

شريكُ الباری ماهیةً و لا یحتاجُ إلى العلة.
 باری تعالی و مبدأ الأعلى ماهیةً و الحقُ ماهیةً
إنیته، در کلام امیرالمؤمنین یا کلام امام صادق
 علیهما السلام داریم از پروردگار به ماهیت [تعبیر
 شده] که در آنجا ماهیت هست. البته فرقی نمی‌کند
 گاهی اوقات آن همزه قلب به هاء می‌شود مثل «آل»
 که «اهل» گفته می‌شود یا بالعکس.

منظور از روایت «شَیْءٌ لَا كَالْأَشْیَاءِ»

لله تعالی ماهیةً «شَیْءٌ لَا كَالْأَشْیَاءِ»^۱ اینکه
 شَیْءٌ یعنی له ماهیةً، اگر ماهیتی نداشته باشد
 بنابراین اصلاً وجودی ندارد. ماهیت یعنی همان
 کیفیت وجود، کیفیت وجودش کیفیت بسته است،

^۱. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۰۷.

کیفیت اطلاق است، کیفیت لایتناهی است، کیفیت
استجماع جمیع صفات کمالی علی حدّ لایتناهی
است، این ماهیت او می شود. لازم نیست که ماهیت
حتماً جنبه محدودیت باشد. ماهیت عبارت از
کیفیت وجود است. آن کیفیت وجود لازم نیست که
حتماً مقید باشد، لازم نیست که حتماً لون داشته
باشد، لازم نیست که حتماً در تحت جنس و فعلی از
اجناس و فصول دربیاید، آن کیفیت «شیء^{۲۸} لا
کالاشیاء» پس له ماهیة^{۲۹} وقتی که ما به این ماهیت
حقّ متعال نگاه کنیم لا تحتاج إلى العلة، چرا؟
ضروری الوجود است. وجود برای این ماهیت
ضرورت دارد به ضرورت ذاتیه و به ضرورت ازلیه
بِکلا الضروریتن.

بنابراین [اگر] به ماهیت ممکنات نگاه کنیم اولین
حکمی که می کنیم: هذا ممکن^{۳۰}. پس امکان ماهیت
است که اقتضاء علت را می کند، نه نفس خود آن
ماهیت. نفس ماهیت من حیث هی هی اقتضاء علت
را نمی کند، احتیاج علت در نمی آید. هم ممتنع له
ماهیة و هم أعدام لها ماهیة و هم برای مبدأً أعلى و
ذات باری و علت اولی ماهیة^{۳۱}. امکانی که الآن بر سر

این ماهیت درمی آید، آن امکان علت احتیاج ماهیت به علت است و آن قبل از مرتبه وجود هست حتی قبل از مرتبه علیت است چون در مرتبه نفس ماهیت به لحاظ با وجود ما در آنجا بحث می کنیم. هنوز علت نیامده است تا این ماهیت را موجود کند.

اصلاً ایشان می توانستند طور دیگر بحث را وارد کنند و بگویند که شما چرا به آن وجود خارج نگاه می کنید و ماهیت را از او انتزاع می کنید؟ ما اصلاً به وجود خارج نگاه نمی کنیم. اصلاً ماهیتی در خارج نیست، شما می خواهید چه چیز را انتزاع کنید؟ ذهن در اینجا انتزاع می کند. نقشه ای که یک مهندس می کشد هنوز بناء در خارج نیست و فقط نقشه اش کشیده شده است و ممکن است این نقشه در خارج محقق شود و ممکن است محقق نشود. بله! یک وقت شما از طریق «إن» به آن علت پی می برید آن بحث در اینجا وارد است یعنی آن اشکال شما نه اینکه دوباره وارد است، حالا اشکال شما قابل طرح است گرچه خلط به مقام ثبوت و اثبات در اینجا باعث این اشکال شده است ولی مسئله شما مسئله «إن» است

یعنی وقتی که وجود خارجی را ملاحظه می‌کنید از وجود خارجی پی به ماهیت می‌برید، از ماهیت به علت پی می‌برید یعنی تمام اینها از مرتبه وجود شروع می‌شود و به علت ختم می‌شود. ما بحث را در آنجا می‌بریم که اصلاً وجود خارجی نیست و اصلاً ماهیتی وجود ندارد، وقتی ماهیت وجود ندارد دیگر علتی هم در اینجا نیست و دیگر در اینجا لم مسئله می‌آید. می‌گوییم که این ماهیتی که در خارج نیست و این نقشه‌ای که الآن من در ذهن تصویر کردم و هنوز در خارج نیست، این نقشه محتاج به علت موجد است. بنابراین این امکانی که الآن در این نقشه و خریطه وجود دارد، این امکان، اقتضاء علت را می‌کند. اگر این نقشه‌ای که در ذهن من هست **ضروری الوجود** در خارج داشت دیگر محتاج به علت نبود، ضرورت خودش با او هست، خودش ضرورت دارد دیگر یا ممتنع الوجود بود دوباره در خارج محتاج به علت بود چون علت اصلاً نمی‌پذیرد. نقشه‌ای باشد که ممتنع الحصول در خارج باشد، امکان حصولش در خارج بر طبق شرایط و مقتضیات ممتنع باشد دوباره این محتاج به

علت نیست. پس فقط در یک صورت این خریطه و نقشه اقتضاء علیت را می‌کند و آن در صورتی است که وجودش در خارج ممکن الحصول به امکان وقوعی باشد. این امکان خارجی ماهیت، امکان وجودی و وقوعی خارجی اقتضاء می‌کند که این امکان احتیاج ماهیت را به علیت اثبات کند و این مرتبه، مرتبه مقام اثبات است.

مثال‌هایی را هم مرحوم آخوند می‌زنند مانند حرکت دوری وقتی که شیئی متحرک است و این حرکت به حد یقفی نمی‌رسد یعنی حرکت لایتناهی است چون هر حرکت در هر خط امتداد بالأخره حد یقفی دارد، حرکتی حرکت مستدام است و حرکت به حد نمی‌رسد که حرکت دایره باشد. در حرکت دایره هیچ‌وقت به یک نقطه مشخصی که منتهای حرکت است مُحَرَّک نمی‌شود، این حرکت دورانی اقتضاء می‌کند که محرّکی باشد و خود آن محرّک، محرّک ثابت باشد و از اینجا پی به محرّکیت علت اولی و مبدأ اعلیٰ برده می‌شود. آن‌وقت این حرکت گرچه وجودش از آن وجود محرّک ثابت متأخّر

است اما این وجودش برای آن شیء متحرک متقدم است. حرکت متغیر یعنی آن وجود رابطی که آن وجود رابطی برای آن متغیر، آن کیفیت را اثبات می‌کند و اختلاف و تغیر را برای او ثابت می‌کند، آن باید مقدم بر آن فعلیت مبدأ - مبدأ ساکن محرک - باشد، چرا؟ چون آن اولین کیفیتی است که به خود می‌گیرد. از حرکت متغیر ما به محرک ثابت پی می‌بریم گرچه نفس آن حرکت متأخر از آن محرک ثابت است اما در مقام اثبات حتی در مقام اثبات خارجی، کیفیت حرکت آن شیء متحرک و حالتش که به واسطه آن حالت با سکون اختلاف دارد، آیا آن حالت نسبت به آن متحرک بر مبدأ مقدم است یا از مبدأ متأخر است؟ مقدم بر مبدأ است، چرا؟ چون این صفت ملصقه و چسبیده به آن متحرک است که این در وهله اول از او متأخر است، مثل کلید و مفتاح که در مقام واسطه است، این مقام واسطه همیشه متقدم است. وقتی شما با دستتان مفتاح را می‌چرخانید الآن سه امر در اینجا واقع شده است، امر اول حرکت دست است که مبدأ برای حرکت است، امر دوم چرخیتی است که در مفتاح هست؛ آن حرکت در

مفتاح برای این دست شما وجود رابطی دارد و تا آن حرکت مفتاح نباشد آن مفتاح نمی‌گردد، آیا می‌گردد؟ نمی‌گردد.

پس تغییری در آن مفتاح هست که آن وجود رابطی بین این مبدأ و آن مفتاح است که آن علت اخیر برای آن مفتاح است، نه دست شما. دست شما علت اولی است اما بالنسبه به آن مفتاح علت اخیر است که آن وجود، وجود رابطی باشد. آن وجود رابطی گرچه از این حرکت خود دست، متأخر است اما از نقطه نظر علیت بر حرکت دست نسبت به مفتاح متقدم است. قبل از اینکه دست با آن مفتاح ارتباط داشته باشد آن حرکت ملصقه و متلازمه با مفتاح است که باعث شده است که او حرکت کند گرچه او معلول برای حرکت ید است.

پس در مقام ثبوت خارجی، اول باید حرکت ید باشد و بعد به واسطه حرکت ید، حرکت مفتاح متولد شود. در مقام اثبات حرکت برای ید باید حرکت مفتاح باشد که آن حرکت مفتاح رابطه بین این حرکت ید و آن حرکت کلیدی است که می‌گردد.

این اختلاف بین مقام ثبوت و مقام اثبات از نقطه نظر
تقدم و تأخر مرتبه علیت است.

تلمیذ: ببخشید، گفتید که اعدام ماهیت ... ماهیت کیف وجود است، اعدام که وجودی
ندارند، ذات نیست.

استاد: نه، درست است که **العدم مطلق و العدم**

باطل اما به لحاظ آن جنبه وجودی یعنی وجود

لولائی که عقل نسبت به آن شیء خارج فرض وجود

می کند بعد آن وجود را از میان برمی دارد و فقط

ماهیتش را نگه می دارد. مثل اینکه شما الآن ماهیت

عنقاء را تصور می کنید گرچه عنقاء در خارج نیست،

چطور ماهیتش را تصور می کنید؟ لذا ما ماهیت زید

را تصور می کنیم! زیدی که نیست! عدم زید.

تلمیذ: حضور ذهنی ...

استاد: بله، اشکال ندارد.

إِنَّ لِلْمَاهِيَاتِ الْإِمْكَانِيَّةِ وَالْأَعْيَانِ الْمَتَقَرَّرَةِ حَالَاتٍ عَقْلِيَّةً وَاعْتِبَارَاتٍ سَابِقَةً عَلَى
وُجُودِهَا فِي الْوَاقِعِ مُسْتَنَدَةً فِي لِحَاطِ الْعَقْلِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ فِي
الْخَارِجِ بِإِزَائِهَا شَيْءٌ وَلَيْسَ فِي الْخَارِجِ عِنْدَنَا أَمْرٌ سِوَى الْوُجُودِ.

برای ماهیات امکانیه و اعیانی که تقرر دارند،

حالات عقلیه ای هست یعنی تصورات و قضایای

عقلیه ای هست و یک اعتباراتی هست که در واقع بر

وجودش سابق است و بر وجودش در واقع سبقت

دارد و قبلاً یعنی در سلسله طولیه اینها باید بیایند. در

لحاظ عقل بعضی از اینها استناد به دیگری دارند

مانند آن سلسله طولیه که راجع به ماهیات بالنسبه به

وجود عرض کردم. بدون اینکه در خارج بإزاء این اعتبارات شیئی باشد، آنچه که در خارج هست فقط وجود ماهیت است. ایجاب، وجود، امکان و این مسائل دیگر در خارج نیست و مابایزا ندارد. آنچه را که ما مشاهده می‌کنیم فقط وجود است.

ثُمَّ الْعَقْلُ يَتَصَوَّرُ الْمَاهِيَةَ مُتَّحِدَةً بِهِ وَ يَجِدُ الْمَاهِيَةَ بِحَسَبِ الْمَفْهُومِ غَيْرِ مَفْهُومِ الْوُجُودِ وَ يَجِدُهَا بِحَسَبِ نَفْسِهَا مَعْرَاةً عَنِ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ خَالِيَةً عَنِ ضَرُورَتَيْهِمَا وَ لَا ضَرُورَتَيْهِمَا بِالْمَعْنَى الْعَدُولَى أَيْضاً.

حالا این ماهیت در خارج موجود هست، وقتی که موجود هست عقل ماهیت را از این وجود خارجی انتزاع می‌کند. عقل ماهیتی تصور می‌کند که با آن وجود متحد است. احساس می‌کند که به حسب مفهوم ماهیت با وجود فرق می‌کند. خود ماهیت را احساس می‌کند که معرّای از وجود و عدم است، از ضرورت وجود و ضرورت عدم خالی است و همین‌طور از لا ضرورة وجود و لا ضرورة عدم به معنای عدولی. **الماهية ليسَ بلا ضرورية الوجود و لا ضرورية العدم.** یعنی لیس در جنبه عدولی می‌آورد حتی آن ایجاب عدولی را هم برمی‌دارد. یک وقت ما می‌گوییم: **لیست الماهية بضرورية الوجود و العدم** اما یک وقت می‌گوییم: **الماهية لا ضرورة الوجود و لا ضرورة العدم** در اینجا اثبات کردیم

مثل اینکه یک وقت می‌گوییم: **زَيْدٌ لَيْسَ بِقَائِمٍ**، یک وقت می‌گوییم: **زَيْدٌ لَا قَائِمٍ** یعنی جالس، یعنی نائم. در جنبهٔ عدولی اثبات وجوب است، اثبات وجود است، اثبات یک امر ثبوتی است. حتی نسبت به جنبهٔ ایجاب عدولی هم ما از این ماهیت سلب عدولی می‌کنیم. «لیس» به جنبهٔ لا ضرورة می‌خورد که ایجاب عدولی را در آنجا برمی‌دارد که آن ایجاب عدولی حاصل از سلب عدولی است.

فَيَحْكُمُ بِحَاجَتِهَا فِي شَيْءٍ مِّنَ الْأُمُورِ إِلَى مَرَجِّ غَيْرِ ذَاتِهَا مُوجِبٍ لَهَا فَعَلِمَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ أَى الْمَاهِيَةِ أَمْكَنَتْ فَاحْتَاجَتْ فَاوْجِبَتْ فَوُجِدَتْ فَوُجِدَتْ.

حکم می‌کند در هر کدام از دو امر وجود به مرجحی غیر از ذات خودش که این ماهیت را ایجاب می‌کند. از اینجا عقل می‌فهمد که این جناب ماهیت ممکن بود و احتیاج پیدا کرد پس واجب شد. وقتی واجب شد جنبهٔ ایجاد به او تعلق گرفت و در خارج محقق شد. این سلسلهٔ طولیه را که مابایزاء خارجی ندارد عقل احساس می‌کند. این اشکالی که وارد شد. پس معلوم شد که مرتبهٔ علیت از مرتبهٔ وجود متأخر است، اول انسان وجود را در خارج دید و ماهیت را انتزاع کرد بعد این پرونده را روی آن بار کرد. اول امکان بعد احتیاج و ایجاب و وجوب و

ایجاد و وجود، این پرونده‌ای را که بعد روی آن بار می‌کند این از وجود خارجی متأخر است پس چگونه ممکن است علت برای وجود خارجی باشد درحالی که متأخر است؟! این اشکالی است که اینها نسبت به علت امکان برای ماهیت ذکر کردند.

و هذا لا يُنافي كونَ الوجودِ أولَ الصَّوَادِرِ و أصلها. لأنَّ الموضوعَ في هذا الحكمِ الوجودُ و فيما ذَكَرَ المنظورُ إليه حالُ الماهيةِ بقياسها إلى وجودها و إلى جاعلِ وجودها و هذا كما يقالُ إِنَّ الشَّيْءَ كثيراً ما يتأخَّرُ بحسبِ وجوده الرابطةِ عن الذي يتقدَّمُ عليه بحسبِ وجوده في نفسه.

جوابی که مرحوم آخوند می‌دهند: اشکال ندارد

که وجود اول صوادر باشد و اصل برای صدورها باشد، نه ماهیت و این مسئله با اصالت وجود منافاتی ندارد. موضوع در اینجا که در خارج الآن تحقق پیدا کرده است این وجود است، در آنچه که ذکر شده است و منظور^۱الیه ماست در آنجا حال ماهیت است در مقایسه به وجودش و به جاعل وجودش در مقام اثبات. و این هماطور است که گفته می‌شود بسیاری از اوقات یک شیء به حسب وجود رابطی خودش - یعنی علت - از معلول متأخر است درحالی که آن علت به حسب وجوده فی نفسه متقدّم است. **عن** **الذی** یعنی به الذی برمی‌گردد.

و كما يُثَبِّتُ في العلمِ الطبيعي وجودُ مبدأ الحركة بعدَ إثباتِ الحركة و وجود المحركِ الغير المتحرك اللاتناهي القوة و القدرة بعدَ إثباتِ الحركة الدورية

در علم طبیعی اثبات می‌شود که وجود مبدأ

حرکت بعد از اثبات حرکت است یعنی بعد از اینکه حرکت ثابت شد ما به مبدأ حرکت پی می‌بریم. اول اثبات حرکت می‌شود وقتی اثبات حرکت شد ما می‌گوییم که این حرکت باید مبدائی داشته باشد پس این الآن در مقام اثبات مقدم است اما این وجود رابطی در مقام خارج متأخر است. ما در مقام اثبات صحبت می‌کنیم و وجود محرک غیری را که متحرک لایتناهی است قوتاً و قدرتاً، آن متحرکی که در دوران حرکت می‌کند.

بعد از اینکه اثبات حرکت دوری کرد و مشاهده کرد که این حرکت، حرکت دوری است و حرکت را برای متحرک اثبات کرد، آنگاه مبدأ ساکن را برای علت اثبات می‌کند. پس اثبات حرکت بر مبدأ در مقام اثبات مقدم است، و از مبدأ در مقام خارج متأخر است. قضیه روشن شد؟

و ذلك لأنَّ حالَ الجسمِ في نفسِ ماهيتهِ المتغيرةِ متقدمةٌ على حالِ كونهِ ذا مبدأٍ محرکٍ غيرِ متناهي القوةِ واجبٍ بالذاتِ معَ كونِ الواجبِ بالذاتِ بحسبِ ذاتهِ تعالى متقدماً على جميعِ الأشياءِ فلا تناقضَ أيضاً بينَ كونِ الوجودِ متقدماً في نفسهِ على الماهيةِ و حالاتها متأخراً عنها و عن مراتبها السابقةِ بحسبِ تعلقها و ارتباطها به.

حال جسم در خود آن ماهیت متغیری که دارد، متقدم است بر حال جسم که دارای مبدأ محرک غیر متناهی است و قوت او تناهی ندارد. چون خود جسم الآن در حال تغیر است و تغیر از آن مبدأ أقرب

به جسم است گرچه در خارج معلول آن مبدأ است ولی از نقطه نظر اثبات تغیر، تغیر الآن به آن جسم نزدیک تر است دیگر پس او علت برای آن تحول است باینکه آن [واجب بالذات به حسب ذات] بر همه اشیاء دیگر متقدم است. دیگر تناقض نیست بین اینکه وجود فی نفسه بر ماهیت و حالاتش در خارج مقدم باشد یا از آن ماهیت و از مراتب ماهیت به حسب تعلق و ارتباطش در ذهن متأخر باشد. وجود در ذهن از ماهیت متأخر است ولی در عالم خارج بر ماهیت مقدم است بلکه ماهیت از آن وجود خارجی انتزاع می شود.

تلمیذ: ببخشید می توانیم همین خلطی که کردند را به اصالة الماهیه نسبت دهیم شاید کار خودش را ... یعنی بین مقام ثبوت و اثبات فرق نگذاشتند آنچه که بر وجود متقدم بود، در مقام ...

استاد: اشکال اصالة الماهیه یک اشکال دیگر

است که حالا به آن بحث می رسیم.

تلمیذ: ممکن است که این احتمال را در حرکتشان بدهیم؟

استاد: اصلاً آنها بحثشان بحث مقام ثبوت و

اثبات نیست، آنها قضیه را به مسئله سنخیت و

امثال ذلک برمی گردانند چون می گویند که وجود ما

سنخیتی با وجود حق ندارد بنابراین معنا ندارد که

وجود از ناحیه حق نزول پیدا کند لذا باید ماهیت

تقرر پیدا کند. اصلاً آنها به مسئله سنخیت بین علیت و معلول، آن اشکال را برای اثبات اصالت ماهیت به وجود می آورد.

تلمیذ: ببخشید می خواستیم این حرکت دوریه را بپرسیم؟

استاد: ببینید در حرکت دوریه ما که نمی دانیم، فقط نگاه می کنیم می بینیم که مثلاً کره ای به دور کره دیگر می چرخد، قمر دارد به دور ارض می گردد یا زمین به دور خورشید می گردد، این حرکت، حرکت دوریه است. لذا در وهله اول ما هنوز به مبدأ پی نمی بریم، این حرکت دوریه باید یک مبدأ ساکنی داشته باشد. آنچه را که ما می بینیم حرکت است پس این حرکتی که الآن به خود این کره تعلق گرفته است، این حرکت علت ثبوت حرکت برای مبدأ است پس بر علت ثبوت حرکت برای مبدأ مقدم است. ابتدا ما حرکت را در کره احساس می کنیم و از اینجا پی می بریم که باید مبدایی باشد و آن مبدأ ساکن علت برای این حرکت باشد. در مقام اثبات، حرکت دوریه بر اثبات حرکت برای مبدأ مقدم است گرچه در خارج حرکت مبدأ است که موجب این حرکت دوریه است.

تلمیذ: اثبات حرکت برای مبدأ است یا موجب اثبات محرکیت برای مبدأ است؟

استاد: علیت، خود ما «محرک ساکن» می‌گوییم
و شاید اشتباه کرده‌اند، منظور همان علیت برای آن
مبدأ است. این در مقام اثبات است ولی در مقام
خارج مبدأ علت برای همه اشیاء است و مقدم است.

تلمیذ: این به همان حرکت جوهریه ربط پیدا می‌کند؟

استاد: نه، به او کاری ندارد. این حرکت در مکان
است و حرکت جوهریه در ذات هست و در مکان
نیست.

تعریف حرکت جوهریه و مثالی برای آن

حرکت جوهری این است که یک ماهیت
به واسطه قرار گرفتن در بستر مناسب دائماً ماهیات
مختلفی بر او عارض شود و از یک ماهیت به ماهیت
دیگر برسد؛ وقتی که یک دانه سیب را می‌کارید، این
دانه سیب تبدیل به برگ می‌شود، بین برگ و دانه
سیب از نقطه نظر ماهیت اختلاف هست و این برگ
به میوه تبدیل می‌شود، دوباره اختلاف بین آن سیب
و برگ هست. شما به جای سیب که برگ سیب را
نمی‌خورید!

تلمیذ: نسبت به مبدئش، مبدئش که وجود محرکی باشد.

استاد: بله، مبدأ به جای خودش محفوظ است.

تلمیذ: مبدأ را جوهر فکر کردند.

استاد: نه، اشکال ندارد، از آن‌هم ما پی می‌بریم،

درست است. در حرکت جوهری هم مبدأ ساکن می‌خواهیم. مبدائی که خودش در ذاتش حرکت جوهریه نداشته باشد. بله، در آنجا هم مسئله ناظر است.

تلمیذ: حرکت در ذات ...

استاد: آن قضیه در اعراض است، نه در ذات. در ذات حرکت نیست. در آثار و شئون ذات [حرکت است]. در عالم تکوّن و عالم خارج، در مقام بروز و مقام ظهور ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ اصلاً همین که شما می‌گویید: ﴿كُلَّ يَوْمٍ﴾ یعنی همین تطورات خارجی. در آن ذات که یوم نیست. گرچه یوم به معنای دور است ولی در آنجا که نیست.

يقولونَ لى صِفها فَأَنْتَ بَوَصفها *** خَبِيرٌ أَجَلٌ عِنْدى بِأوصافها عِلْمٌ
صَفَاءٌ وَ لَا مَاءٌ وَ لُطْفٌ وَ لَا هَوَاءٌ *** وَ نُورٌ وَ لَا نَارٌ وَ رُوحٌ وَ لَا جِسْمٌ
تَقَدَّمَ كُلُّ الْكَائِنَاتِ حَديثُها *** قَدِيماً وَ لَا شَكْلٌ هُنَاكَ وَ لَا رَسْمٌ^۲

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۲۴:

«و خداوند در هر روزی به شأن و کاری خاصّ پردازد.»

^۲ . دیوان ابن فارض، ص ۱۶۶.